

۱۶۸۲۹

کتابخانه اندلس	مجله
نهمین آئین ۱۳۲۸	تاریخ نشر
۲۸	شماره
	شماره مسلسل
قسم	محل نشر
مادام	زبان
سید علی موسوی بهبهانی	نویسنده
۱ صفحه دو برگی	تعداد صفحات
نقد نظریات مهم در بنسب الی استخوان	موضوع
۱- نقل اقوال گوناگون در باره تأویل و تفسیر ۲- نظر نفاخته	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات

کتابخانه  
موسسه

کتابخانه  
موسسه

## نقد و بررسی

# نظرات مهم در متشابهات قرآن

سید علی موسوی بهبهانی

### معنی اصطلاحی

استاد علامه طباطبائی در تفسیر المیزان، می‌گوید: «ماده حکم، عبارت از این است که یک شیء به گونه‌ای باشد که از وارد شدن آنچه موجب فساد یا تبعض یا اخلال آن گردد، جلوگیری نماید.»\*

سپس اضافه می‌کند: مراد از «محکمت» در اینجا استواری آیات محکمت است، از آن جهت که مانند آیات متشابهات، تشابهی میان آنها نیست. همو در مورد «متشابه» می‌گوید: تشابه، به معنای توافق و اتحاد اشیاء مختلف در بعضی صفات و کیفیات است و مقصود از آن ناگزیر این است که آیات این کتاب دارای اسلوب و روش واحد است... و کمی بعد می‌گوید:

از قرائن صدور ذیل آیه استنباط می‌شود که مراد از تشابه در اینجا (آیه ۷ آل عمران) عبرت است از اینکه آیه بروجهی است که به مجرد شنیدن آن مقصود از آن بدست نمی‌آید، بلکه مردد بین چند معنی است، مگر آنکه به محکمت رجوع شود

\* ماده حکم تفید معنی کون الشیء بحیث یمنع ورود ما یفسده اوبیعضه اویخل امره علیه و منه الاحکام والحکیم  
و المراد هینها من احکام المحکمت اتقان هذه الایات من حیث عدم وجود التشابه به فیها کالمتشابهات (المیزان ج ۲، ذیل آیه ۷، سوره آل عمران).

چنانکه می‌دانیم پیرامون آیات محکمت و متشابهات قرآن بحث و بررسی‌های مفصل و دقیقی به عمل آمده است. از دیرباز در این موضوع، بزرگان علمای اسلام، گاه بطور مستقل و گاه در ضمن تفاسیر خود، تحقیق‌ها کرده و سخنها گفته‌اند. بررسی نظرات اندیشمندان بزرگ بهانه‌ای است تا آنچه در این زمینه، به نظر نگارنده می‌رسد، مطرح کند.

نخست لازم است معانی کلمات، محکم و متشابه و تأویل را در لغت آورده، سپس معانی اصطلاحی آنها را به نقل از چند مأخذ ذکر کرده، آنگاه به تحقیق درباره اقوال مذکور می‌پردازیم.

### معنی لغوی

واژه «محکم» در لغت به معنای استوار و روشن و ثابت و جز آن آمده است و از جهت ماهیت صرفی، اسم مفعول بوده، و از مصدر «احکام» می‌باشد و مجرد آن نیز «حکم» یا «حکمت» است. کلمه «متشابه» در لغت به معنای شبیه و مانند و جز آن است.

و «تأویل» به معنای برگشت دادن و ارجاع است و از لحاظ صرفی مصدر باب تفعیل و ثلاثی مجرد آن «اول» به معنای رجوع و رجوع دادن است که چون به باب تفعیل رود مبالغه را افاده می‌کند.



و مقصود معلوم گردد.\*

برای کلمه «تأویل» در میان مفسران، معانی متفاوت و متعددی ذکر شده است. استاد علامه طباطبائی متجاوز از بیست قول نقل نموده و بر همه آنها ایراد می‌کند و سرانجام معنایی را که خود ترجیح می‌دهد، به تفصیل بیان می‌کند. نگارنده لازم دید پیش از آنکه به بررسی سخن علامه بپردازد، نخست اقوال مختلف در مورد فرق میان تأویل و تفسیر را به نقل از چند مأخذ بیاورم و سپس کلام و نظر استاد علامه طباطبائی را مورد بررسی قرار دهم. گفتنی است که ذکر اقوال در مورد کلمه «تأویل» فرق آن با «تفسیر» در این مقال بدان جهت ضرورت دارد که بیشتر مفسران (اگر نه تمام آنها) تأویل را به هر معنایی که اختیار کرده‌اند به تشابهات مربوط می‌دانند.

#### نقل اقوال گوناگون درباره تأویل و تفسیر

صاحب کتاب تفاسیر الفنون در این باره می‌گوید: تفسیر، کشف ظاهر قرآن است و تأویل، کشف باطن آن.

بعضی دیگر گفته‌اند: تفسیر آن است که به روایت تعلق داشته باشد و تأویل آنکه به درایت و عده‌ای معتقدند: تفسیر محکومات راست و تأویل متشابهات را.

و برخی دیگر گفته‌اند: هر چه ادراک بشر به معانی و حقایق آن برسد، تفسیر است و هر چه نرسد، تأویل، و بهمین جهت خداوند فرمود: «ما یعلم تأویلہ الا اللہ» و نگفت: (وما یعلم تفسیره الا اللہ).

طائفتی دیگر گفته‌اند: تفسیر آن است که اهل نظر در مقصود و مفهوم آن خلاف نکرده‌اند و تأویل آنکه خلاف کرده باشند.

بعضی دیگر گفتند: تفسیر بیان حقیقت است و تأویل بیان مقصود. «(نفائس الفنون ذیل کلمه تأویل) اما برخی از علماء بر آنند که تفسیر و تأویل، به یک معنی است و تنها تفاوت آن در عموم و خصوص استعمال است.

راغب اصفهانی در مفردات (ذیل کلمه تأویل) می‌گوید: تفسیر اعم از تأویل است و اکثر استعمال «تفسیر» در الفاظ مفردات است، اما تأویل بیشتر در معانی و جمله‌هاست. بعلاوه تأویل بیشتر در باره کتب آسمانی بکار می‌رود، ولی تفسیر در مورد غیر کتب آسمانی، برخی گفته‌اند: تفسیر بیان معنای الفاظ از روی حقیقت یا مجاز است، مانند: کلمه «صراط» به معنای راه و «صیب» به معنای باران.

اما نظر علامه طباطبائی در مورد فرق تأویل با تفسیر بطور خلاصه به شرح زیر است، البته این قول از نظر قبول عقل و انطباق با موازین شرع بر اقوال دیگر رجحان دارد و آن این است:

تأویل از جنس معنی کلام نیست که کلام بر آن دلالت داشته باشد، تا گفته شود تفسیر معنی ظاهر کلام و تأویل معنی برخلاف ظاهر آن است. بلکه تأویل هر چیزی، حقیقتی است که آن چیز از آن سرچشمه می‌گیرد، یعنی هر چیزی یک حقیقت و ذاتی دارد و یک امری که آن حقیقت را تحقق می‌دهد و یا نشانه او می‌باشد، این معنی تأویل در مورد قرآن مجید نیز صادق است، زیرا قرآن یک حقیقت و واقعیت وسیع و گسترده‌ای دارد که در

\* و اما التشابه فالمراد به لامحالة کون آیات الكتاب ذاتی واحد من حیث جز آلة النظم واتقان الاسلوب... والمراد منه فی هذه الآیه (آیه ۷- آل عمران)... کل ذلك (القرائن) کون الآیه بحیث لا یتمین مرادها لفهم السامع بمجرد استماعها بل یتردد بین معنی و معنی... (المیزان، ذیل آیه ۷، سوره آل عمران)



غالب الفاظ نمی‌گنجد و الفاظ قرآن تنها نشانه آن حقیقت و حامل وجهی از آن است که افراد بشر اگر بدان وجه و ظاهر عمل کنند به سعادت می‌رسند و در قیامت که حقایق اشیاء چنان که هست روشن و منکشف می‌گردد، حقیقت قرآن نیز روشن شده و آن را مشاهده خواهند کرد.

خداوند و کسانی که از جانب وی آن را شاهد شده‌اند کسی نمی‌داند.  
نتیجه آنکه: تأویل قرآن، حقیقت یا حقایقی است که در «ام الکتاب» نزد باری تعالی می‌باشد و از مختصات عالم غیب است.

نتیجه دیگر اینکه: متشابه یعنی شبیه بودن در زیبایی و بلاغت، و محکم یعنی استوار و پایدار بودن و قرآن به یک معنی همه آیاتش محکم و همه متشابه هستند، ولی تأویل متشابهات را جز خدا کسی نمی‌داند، یعنی حقایق آنها را.

آنچه ذکر شد مختصری بود از نظر علامه طباطبائی در باب تأویل متشابهات که از کتاب «قرآن در اسلام» ایشان نقل شد. اما علامه، در تفسیر المیزان با تفصیل بیشتر در این مورد سخن گفته و برای اثبات نظر خویش به آیات و روایات استناد جسته است که به جهت عدم مجال از ذکر آن اجتناب می‌شود.

نکته قابل ذکر آنکه: ملامحسن فیض کاشانی همین نظر علامه را در مقدمه چهارم از مقدمات تفسیر صافی با تعبیر و بیانی دیگر آورده است و به نظر می‌رسد علامه طباطبائی در نظر خویش از فیض متأثر بوده است.

خلاصه سخن مرحوم ملامحسن فیض، این است که هر معنایی دارای دو جنبه است:

یکی حقیقت و روح و دیگری صورت و قالب. و بسیار اتفاق افتاده که برای یک معنی صورتهای متعدد بکار رفته است. لب سخن آنکه: الفاظ در درجه اول برای حقائق و ارواح معاونی وضع شده و در مرتبه بعد برای وجود آن حقائق در قالب الفاظ و استعمال الفاظ در هر دو به نحو حقیقت است، زیرا بین قوالب و ارواح، اتحاد حقیقی است.

سپس اضافه می‌کند: مثلاً کلمه «قلم» در اصل برای ابزار نقش صورت بر روی السواح وضع

به زبان دیگر: تأویل، مقابل تنزیل است، یعنی حقیقت قرآن در قالب الفاظ تنزیل یافته و این الفاظ قابل درک هستند و نشانه‌ای بر حقیقت آن که قابل درک نیست و از قبیل معنی نمی‌باشد و تنها می‌توان آن را مشاهده کرد و آن حقیقت را بجز خداوند یا به عقیده شیعه کسانی که از جانب خدا بر آن وقوف یافته و مشاهده کرده‌اند کسی نمی‌داند و تنها در قیامت می‌توان آن را شهود کرد و در قرآن مجید، هر جا کلمه «تأویل» بکار رفته چنانکه در آیه ۳۵ سوره اسراء و آیات ۳ و ۴۳ و ۴۷ تا ۴۹ سوره یوسف و آیه ۳۹ سوره یونس و آیه ۵۳ سوره اعراف و آیه ۷ سوره آل عمران، همه بهمین معنی است، یعنی حقیقت قرآن را جز





شده است، بی آنکه جنس آنها مورد نظر باشد که از نی است یا آهن یا جز آن، بلکه اصلاً جسم بودن قلم جزم حقیقت «ماوضع له» نیست، چنانکه محسوس یا معقول بودن نقش نیز شرط نیست و نیز لوحی که در آن الفاظ نقش می شود لازم نیست که از جنس چوب باشد یا کاغذ یا جز آن. بنابراین اگر در عالم وجود حقیقتی باشد که بوسیله آن علوم درالواح قلوب منتقش گردد او شایسته ترین فرد قلم خواهد بود، چنانکه خداوند متعال فرموده است: «علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم». بلکه می توان بحق گفت که قلم حقیقی همان است که روح و حقیقت قلم در آن تحقق دارد و هیچ چیز خارج از حقیقت قلم با آن نیست.

پس مثال دیگر را کلمه «میزان» می آورد و مصادیق آن را از میزانهای مادی که ابزار سنجشند از قبیل قیان و اسطرلاب و شاقول و خط کش و غیره، و نیز ابزار معنوی سنجش مانند عروض برای سنجش شعر، یا منطق برای فلسفه، و سرانجام عقل کل کامل که همه چیز را با آن می توان سنجید و جز اینها از مصادیق حقیقت میزان است و بر همین قیاس است، هر لفظ و معنای دیگر و در آن زمان که تو با عالم ارواح هدایت یابی، روحانی خواهی شد و درهای ملکوت اعلی به روی تو گشوده خواهد گردید و شایستگی هم صحبتی با ملا اعلی را پیدا خواهی کرد و «حسن اولشک رفیقاً» (علق/۴).

بنابراین در جهان حس و شهادت هیچ چیزی وجود ندارد، مگر اینکه قالب و صورتی است برای یک حقیقت روحانی موجود در عالم ملکوت که آن روح مجرد و حقیقت محض آن اشیاء است و عقل او خرد عامه مردم، در حقیقت، مثال و صورتی هستند برای عقول انبیاء و اولیاء، و بهمین جهت پیامبران و اولیاء مجاز نیستند، جز بصورت آوردن مثال،

بامردم سخن گویند. زیرا آنان مأمورند بامردم در حد عقلشان سخن بگویند و مقدار عقل عموم مردم در مثل چنان است که در خواب باشند نسبت به جهان غیب، و برای شخص خواب در عالم خواب هیچ چیزی جز به صورت مثل روشن نمی شود، و بهمین صورت است در تمام جهان شهادت و غیب و بهمین جهت گفته اند «الناس نیام اذ ماتوا انتبهوا» در آن وقت است که آنچه را بصورت تمثیل و تشبیه شنیده اند در این نشئه حقایق آنها را درمی یابند و می فهمند که آنچه در دنیا برای آنها آمده مانند پوست و قالبی بوده است از آن حقایق.

لذا آنچه که فهم تو توان درک آن را ندارد، قرآن آن را بصورتی القاء کرده، مانند آنکه در عالم خواب هستی تا آنچه که در لوح محفوظ است بوسیله مثال مناسب برایت قابل تصور شود و این نیاز به تعبیر دارد لذا تأویل در حکم تعبیر است. بنابراین مفسرین کم و بیش در اطراف قوالب و قشور حقایق بررسی می کنند و چون قرآن در حد عقل و مقام مردم سخن می گوید، پس هر آیه که خطابش به عامه ناس است ناگزیر برای هر طبقه در آن بهره و نصیبی است و بهمین جهت است که اهل ظاهر و قشریه جز معانی ظاهری قشری، از آن چیزی نمی فهمند و اما روح و حقیقت آن آیات را جز اولوالالباب یعنی «راسخان در علم» درک نمی کنند.

بهر حال هر شخصی در حد کمال و ترقی این که تحصیل کرده به اسرار و انوار آن آیات می تواند برسد، اما درک کامل آن حقایق و رسیدن به بالاترین درجه برای هیچ کس محتمل نیست. و بهمین معنا اشاره است آنجا که می فرماید: اگر دریاها جوهر شوند و درختان قلم، کسی از عهده شرح کامل قرآن بر نمی آید: «قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان ينفد كلمات



ما تشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تأويله و ما يعلم تأويله الا الله و الراسخون فى العلم». (آل عمران/۷) اصل نظر مرحوم فیض کاشانی به نقل از مقدمه تفسیر «صافی» همین بود که یادشده، بی آنکه خواسته باشیم ترجمه دقیقى از متن عربى آن را بیاورم. به نظر مى رسد که مرحوم فیض نیز در این نظر تحت تأثیر نظر صدرالدین شیرازى (ملاصدرا) مى باشند.

در این زمینه ملاصدرا در رساله «متشابهات قرآن» (ص ۷۷-۹۴) مى گوید: در باب آیات متشابهات مذاهب مختلفى وجود دارد، آیاتى از قبیل: «یدالله فوق ایدیههم» آیاتى که الفاظ و جد، ضحک، حياء، بکاء، کلام، اتیان و نظائر اینها که بی شمارند، و موجب اشتباه هستند. تمام نظرات و آراء در متشابهات را مى توان به چهار نظر عمده بشرح زیر محدود ساخت:

**گروه اول،** روش و مذاهب ارباب لغت و بیشتر فقها و اصحاب حدیث و حنبلى ها است، آنان الفاظ را برمدلول اولی و مفهوم ظاهرى آنها ابقاء مى سازند و از آن عدول نمى کنند، اگرچه از نظر دیگران با قواعد عقلی تضاد داشته باشد. آنان مى گویند چیزی که نه مکان و نه جهت داشته باشد ممتنع الوجود است، زیرا موجود واقعی آن است که با حواس درک شود و بتوان آن را لمس نمود آن چیزی که حکماء آن را چنین وصف مى کنند که قابل اشاره نیست و نه داخل در جهان و نه خارج از آن و نه نزدیک و نه دور و نه در فوق و نه در زیر و نه متناهی و نه غیرمتناهی است بلکه امری عدمی است، زیرا آنچه یادشده از صفات عدمیات است و از توهمات خیالی است، زیرا جمع و رفع متقابلان محال است.

**گروه دوم،** روش و نظر ارباب فکر و اندیشه عمیق است. این گروه تمام الفاظ متشابه را تأویل

ربى و لوجثنا بمثله مددا» (کهف/۱۰۹) و از همین جا است که مى بینیم ظواهر آیات واحادیثی که در باب اصول دین وارد شده با هم اختلاف دارد، زیرا مورد خطاب اقوام و طوائف متعدد مختلف بوده اند که همه از جهت عقل و درک یکسان نیستند. بنابراین با هر کس به قدر فهمش سخن گفته شده است. با این، همه تمام آیات و روایات صحیح است، و بطور حقیقتی استعمال شده اند و مجازى بکار نرفته است.



داستان مشهور فیل و کورها در مثنوی مولوی مثال خوبی برای این منظور است بنابراین هر کس آیه ای از آیات متشابه را نفهمید از آن جهت که معانی ظاهرش با اصول صحیح دینی و عقاید یقینی تضاد دارد شایسته است که معنی آن را تغییری ندهد و علم آن را نزد خدا و «راسخان در» علم» بداند و در انتظار باشد که نسیم رحمتی از جانب خدا بر قلب او بوزد، شاید برای او گشایشی باشد، زیرا خداوند سبحان آنها را که بدون علم به تأویل متشابهات دست مى یازند مذمت نموده و مى فرماید: «فاما الذین فى قلوبهم زینغ فیتبعون



کرده و از معانی اولی و لغوی به معنای دیگری که با قواعد عقلی مورد قبول خودشان سازگار باشد برمی گردانند.

آنان به اصول عقلی خود ملتزم هستند و خداوند را از صفات امکانی منزّه می دارند.

گروه سوم، جمع میان دو نظر یادشده نموده و از آن دو، نظری ثالث ابراز کرده و می گویند: آنچه از آیات در باب مبدأ عالم وارد شده باید تاویل گردد، و نیز آنچه در باب معاد آمده است باید آن را بدون تاویلی بر معنای ظاهری باقی گذاشت. این گروه، هم مذهب و هم تاویل را پذیرفته اند و ایراد و اشکالهایی که بر هر دو مذهب تاویل و تشبیه وارد است بعهده گرفته اند نظر سوم را علماء معتزله و زمخشری و قفال و دیگر علمای معتزله، ابراز کرده و جمهور علمای امامیه نیز قبول کرده اند.

گروه چهارم، علمایی هستند که با دیده بصیرت قلبی منور به نور الهی به این مثال می نگرند. آنان «راسخان در علم» هستند که در همه چیز وجه الله را مشاهده می کنند و خداوند را در هر حال عبادت می کنند، قلوب آنان به نور ایمان منور گردیده، جهان غیب را مشاهده می کنند، آنان به موجب شرح صدری که از جانب پروردگار یافتند چیزهایی را در می یابند که دیگران از درک آنها عاجزند...

ملاصدرا در ادامه سخن خود اضافه می کند: باید دانست که آنچه برای علمای راسخین و عرفای کاملین در باب اسرار و رموز قرآن حاصل شده با معانی ظاهری آیات منافات و مناقضتی ندارد، بلکه کمال و تمام معانی ظاهری و در واقع به یاطن معانی قرآنی رسیده و از قشر به لب و از عنوان به معنوی، واصل شده اند و بدین طریق از وقوع در ورطه افراط و تفریط محفوظ مانده اند.

وی در پایان با آوردن توضیحات بسیار می گوید: در صدر اسلام و قبل از ظهور بدعتها اصحاب، کلمات والفاظ قرآن و روایات را بر معانی ظاهری آنها حمل می کردند و به تاویل آنها روی نمی آوردند و همواره باید این اصل را رعایت کرد که هر نوع تاویلی در آیات و روایات که با معانی ظاهری آنها مطابقت نداشته باشد صحیح نیست و عدول از راه صواب است و باید دانست، هر معنای ظاهری دارای باطنی است و هر امر ظاهری که دارای باطنی نباشد در حکم صورتی خیالی است که دارای روحی نباشد، زیرا خداوند هر چیزی را که در این جهان آفریده است نظیر و شبیهی در عالم معنا و غیب قرار داده است. بنابراین تمام آنچه در هر عالمی از عوالم، وجود دارد وجه و شأنی از خالق آنها جل و علی است و تمام عوالم مخلوقات با هم مطابقت دارد. وی سپس اضافه می کند که قوا و اعضای جسمانی انسان هر یک مشابهی در عالم ارواح دارد، و قوای روحانی با قوای عقلی جهان عقول متطبق می باشد، که همه مظاهر اسماء الهی هستند خلاصه آنکه خداوند هر چه را که در جهان آفریده نمونه و شبیهی برای آن در انسان قرار داده است. پایان سخن ملاصدرا، در رساله متشابهات القرآن نقل به اختصار از مجموع رسائل ملاصدر که توسط استاد سید جلال الدین آشتیانی به طبیب رسیده.

البته تذکر این نکته لازم است که آنچه نگارش یافت ترجمه دقیق متن سخن ملاصدر نیست بلکه خلاصه ای از مفهوم مطالب اوست.

یادآوری چند نکته

اینک چند نکته در باب آنچه از این سه عالم بزرگ یاد شد به شرح ذیل بیان می گردد:  
نکته اول- معلوم نشد نظر این بزرگان د



باب تشابهات چیست؟ این سخن که الفاظ دارای مصادیق مختلف هستند یا هر لفظی ظاهر و باطنی دارد و یا اینکه کلمات دارای قوالب و ارواح هستند و نظائر این تعابیر که در کلمات این بزرگان آمده است اختصاصی به کلمات متشابه ندارد بلکه هم محکومات و هم متشابهات همه دارای این خصوصیت هستند و فرقی میان متشابه و محکم از این نظر نیست، و معضل تشابهات از این راه حل نمی شود.

**نکته دوم** در واقع میان تأویل و تفسیر نیز از بیانات این بزرگان معلوم نگردید که تأویل چیست؟ و باید در مورد چه آیاتی بکار برد؟ اینکه گفته شود هر لفظی را روحی و قالبی است مشکلی را برطرف نمی کند.

**نکته سوم** - هر سه بزرگوار یک نظریه را ابراز کرده اند و تحت تأثیر یکدیگر اقرار گرفته اند و چه بسا شخص ملاصدرا نیز از متقدمان خود متأثر شده باشد.

**نکته چهارم** - خلاصه سخن این بزرگان آن است که الفاظ برای معانی حقیقی وضع شده اند که بحسب درجات و مقامات خود مصادیق متفاوتی دارند و در مورد تشابهات معنای مراد آن حقیقت معانی مراد است، اگر چه معانی ظاهری از اراده خارج نیست، برای هر کس مرتبه‌ای از معنا مراد است که با مرتبه و میزان عقل و شعورش مطابقت داشته باشد، زیرا «کلم الناس علی قدر عقولهم» بر این سخنان حاکم است.

برای نگارنده قابل فهم نیست، که با این بیان چه مشکلی حل می شود، آیا باید معتقد بود که مثلاً خداوند هم دست جسمانی دارد، هم ندارد، هم چشم دارد و هم ندارد؟ مقصود چیست؟

**نکته آخر** - بی آنکه اشاره کنید در مقام ردّ مذهب تشبیه و تنزیه هستند نه در مقام بیان مراد

از متشابه و محکم.

سخن در این باب بسیار است در اینجا به هیچ روی امکان بررسی تفصیلی آن نیست.

**نظر نگارنده:**

بنظر می رسد این همه تطویل سخن لازم نیست. با تأملی عمیق می توان از خود آیات مورد بحث با کمک گرفتن از روایات مربوط به این باب، مسأله محکم و متشابه را توجیهی روشن کرد که خلاصه آن چنین است:

خداوند متعال، در یک جا می فرماید: «هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و آخر متشابهات» (ال عمران/۷) و در جای دیگر می فرماید: «کتاباً متشابهاً مثنائی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم» (زمر/۲۳) و نیز در جای دیگر می فرماید: «کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» (هود/۱) روایات متعددی وارد شده است که یکی از اسماء سوره فاتحة الکتاب «ام الکتاب» یا «ام القرآن» است. و همچنین در روایاتی از ابن عباس نقل شده است که گفت: شبی حضرت امیر المؤمنین در تفسیر سوره حمد از اول تا اواخر شب سخن می گفت از جمله فرمود: آنچه در تمام کتب آسمانی آمده در قرآن جمع شده است و آنچه در تمام قرآن آمده در سوره فاتحة الکتاب، جمع شده است.

باتوجه به این آیات و روایات می توان گفت: مراد از آیات محکمات که «ام الکتاب» هستند، همان فاتحة الکتاب است، زیرا در آیه هفت سوره آل عمران محکمات را «ام الکتاب» خوانده است و باتوجه به اینکه «آیات محکمات» به صورت جمع مؤنث سالم آمده است و این جمع در حکم جمع قله می باشد که بر سه تاده دلالت دارد و آیات سوره



«فاتحة الكتاب» نیز هفت آیه است می توان فهمید که مراد از آیات محکمت همان آیات سوره فاتحة الكتاب می باشد که به موجب روایات، جامع تمام قرآن است، بخصوص با توجه به ضمیر «هن» که اشاره است به جمع سالم.

شاهد بر این مدعا آیه اول سوره هود است که می فرماید: «كتاب احکمت آیاته ثم فصلت» بخوبی دلالت دارد که آیات قرآن، نخست به صورت اساس و بنیان در سوره فاتحة الكتاب آمده است. و سپس از جانب پروردگار به تفصیل در بقیه سوره قرآن نازل گردیده. چنانکه ملاحظه می شود در آیه ۷- سوره آل عمران به ظاهر، آیات قرآن به دو دسته محکم و متشابه تقسیم شده و تأویل را برای آیات متشابه بکار برده که تنها خداوند می داند و بس. این احتمال قوی است که مقصود این باشد: اینکه چگونه می توان همه آیات قرآن را به سوره فاتحة الكتاب برگرداند کار خداوند است و جز او کسی بر این امر قادر نیست.

در آیه نخست سوره هود که می فرماید: «كتاب احکمت، آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» نظر ابراز شده تأیید می شود که فرمود نخست، قرآن به صورت محکمت (در سوره فاتحة) قرار داده شده، سپس محکمتی که امهات قرآن هستند، به تفصیل در ضمن آیات دیگر ذکر گردیده.

مؤید دیگر، آیه ۲۳ سوره زمر است که همه آیات را متشابه می داند، یعنی همه آیات قرآنی- اعم از ام الكتاب و تفصیلات آن- از این جهت که کلام خداست و بصورت وحی بر پیامبر نازل شده است و همه معجزه هستند، یکسان می باشند همه آیات

محکمت هستند، استوار و روشن، غیر قابل تغییر، ایمان به همه آیات بر همه افراد لازم است، نمی شود «نؤمن ببعض ونکفر ببعض» بود، مس هیچ یک از آیات بدون طهارت جایز نیست همه قرآن محکم و همه آن شبیه بهم هستند، بعضی آن به منزله سر، و «ام کتاب» است، و بعضی به منزله اعضاء و فروع آن.

با این بیان همه، آیات بینات و قابل فهم هستند جز اینکه تنها «من خوطب به» آن را می فهمد و برای دیگران بیان می کند، با این بیان کلمات متشابه و تأویل در معانی لغوی و اصلی خود بکار رفته اند، نه مجازی در کار است، نه التزام به اشتراک لفظی. بنا بر قول فحول علماء، اشتراک، از نظر عقلی محال و از نظر قوعی محل تردید است. بررسی مسأله اشتراک و نیز اینکه آیا دلالت الفاظ بر معانی خود، ذاتی است یا بالوضع، مجال وسیعی می خواهد و می تواند خود عنوان مقاله یا مقالات مستقلی باشد.

#### یادداشتها:

- ۱- رساله متشابهات القرآن ملا صدراى شیرازی، چاپ مشهد، به تصحیح سید جلال الدین آشتیانی.
- ۲- تفسیر صافی ملا محسن فیض کاشانی، مقدمه چهارم.
- ۳- قرآن در اسلام، علامه سید محمد حسین طباطبائی.
- ۴- تفسیر کبیر «المیزان»، علامه سید محمد حسین طباطبائی.
- ۵- نفائس الفنون، محمد بن محمود آملی.
- ۶- مفردات راغب، اصفهانی.
- ۷- تفسیر کشف الاسرار، میبدی.
- ۸- تفسیر ابوالفتوح رازی.